

## پیوستار قدرت در سیاست خارجی از دیدگاه فروغی<sup>۱</sup>

علیرضا صحرایی<sup>۲</sup>  
محسن خلیلی<sup>۳</sup>  
مرتضی منشادی<sup>۴</sup>  
روح‌اله اسلامی<sup>۵</sup>

### چکیده

پیوستار قدرت در سیاست خارجی دربرگیرنده قدرت سخت (اجبارآمیز، بی‌واسطه و فیزیکی) و قدرت نرم (غیرمستقیم و بلندمدت و تکیه بر مجاب‌سازی تا زور) است. برای بر ساختن پیوستار قدرت در سیاست خارجی از نوشتار کریستوفر هیل بهره‌گیری و سپس نوشتارهای محمدعلی فروغی - از بازیگران اصلی سیاست در عصر پهلوی اول - بازخوانی شد. پرسش اساسی مقاله این بود که کدام‌یک از جنبه‌های پیوستار قدرت در سیاست خارجی، بیشتر طرف توجه فروغی بود؟ نوشتار بر این فرضیه استوار شد که توجه محمدعلی فروغی در پیوستار قدرت، به ابعاد نرم قدرت در سیاست خارجی ایران بوده است. او با آگاهی از شرایط زمانه و معرفت از نظام بین‌الملل دانسته بود که ایران در ابعاد سخت پیوستار قدرت، توانایی معطوف به عمل ندارد. این پژوهش بر اساس ماهیت و روش، تاریخی-تبیینی است.

**واژگان کلیدی:** ایران، سیاست خارجی، پیوستار قدرت، محمدعلی فروغی.

۱ - این مقاله برگرفته از رساله دکتری علوم سیاسی علیرضا صحرایی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد است.

۲ - دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

۳ - استاد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، نویسنده مسئول: khalilim@um.ac.ir

۴ - دانشیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

۵ - استادیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۳۰

## Foroughi's Perspective of Power Continuum in Foreign Policy

**Alireza Sahraie**

Ph.D Candidate in Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

**Mohsen Khalili<sup>1</sup>**

Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

**Mortaza Manshadi**

Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

**Rohollah Eslami**

Assistant Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

### Abstract

This paper studies the writings of Mohammad Ali Foroughi, an influential Pahlavi era politician to construct a continuum of power according to the analytical model of Christopher Hill. This research aims to find out what aspects of the continuum of power Foroughi was more interested in. We hypothesize that he preferred soft power over hard power because he knew Iran did not possess the essentials of hard power. This research follows the descriptive-analytical methodology to analyze relevant written sources.

**Keywords:** Iran, Foreign policy, Power Continuum, MohammadAli Foroughi.

### مقدمه

ماهیت مناسبات خارجی در دوران مورد بحث ما (یعنی در اوایل دوران سیاسی فروغی با دوران آخر عمر وی) بسیار متفاوت است. در دوران منتهی به مشروطیت و شروع فعالیت‌های سیاسی فروغی از ۱۳۲۵ق. با عضویت در جامعه‌آدمیت عباس قلی‌خان قزوینی، «ایران در سیاست بین‌الملل حالت جسم عایقی را داشت میان دو نیروی روس و انگلیس. روس دشمن مطلق ایران بود-دشمن استقلال و آزادی و ترقی و تمامیت ارضی ما بود. ما را ناتوان و عقب‌مانده می‌خواست که سیاست صرف متجاوزانه نظامی و استعمار اقتصادی خود را پیش ببرد و با هر نقشه اصلاح و تغییری سرستیزی داشت» (Adamiyat, 1972, p.164). مخالفت روس با پیشرفت ایران به حدی بود که در دوره سپهسالار که ایران خواست به عضویت "اتحادیه بین‌الملل پستی" درآید ممانعت کرد. ماهیت سیاست انگلیس با سیاست روس هم فرق

1. Corresponding Author: khalilim@um.ac.ir

اساسی نداشت. در تزویر و ریا و نیرنگ و تقلب از روس هم هنرمندتر بود. همان رویه متجاوزانه نظامی روس را در سرتاسر صفحات شرق ایران و خلیج فارس تعقیب کرد: «در نهاد سیاست اقتصادی آن نیز استثمار و چپاولگری بود، در هر کاری که سرمایه انگلیسی بکار افتاد کارش تقلب و حساب‌سازی بود؛ همیشه ایران را ناتوان و درمانده می‌خواست. هرگاه دولتی اصلاحگر چون دولت میرزاتقی‌خانی با نقشه ترقی ملی روی کار آمد در اعدام آن کوشید و عنصر خائن یا قتلشن دیوانی را تراشید و جانشین آن گردانید و همیشه علیه منافع و حقوق حاکمیت ایران در پی سازش و زدوبند سیاسی با روس بود؛ و در این کشمکش با روس می‌خواست ایران به حالت کشور پوشالی وجود داشته باشد اما مستقل و آزاد و نیرومند و مترقی نباشد» (Adamiyat, 1972, p.165). یا به تعبیری دیگر در نزاع خرس و نهنگ ایران نه می‌بایست به کلی از پا درمی‌آمد و نه می‌بایست قوی می‌ماند. یورش‌های پی‌درپی، ایران را پایگاه گسترش خواهی‌های روسیه و انگلیس کرد. روس‌ها ایران را برای دسترسی به خلیج فارس نیم‌مردده؛ و انگلیسی‌ها نیز برای حفظ هندوستان، ایرانیان را ضعیف و همیشه در حال نزاع می‌خواستند (Khalili & Entezari, 2013, p.64). به‌طور خلاصه «قدرت و نفوذ روس و انگلیس در اذهان مردم چنان تأثیری بخشیده بود که معتقد بودند همه وقایع به میل آنان انجام می‌گیرد و عده زیادی از رجال را سرسپرده یکی از سیاست‌های خارجی می‌دانستند» (Ettehadieh, 1976, p.285).

پس از ناکامی مشروطه و فراهم شدن زمینه شکل‌گیری حکومت پهلوی اول، وضعیت به گونه‌ای دیگر رقم خورد. به‌عنوان نمونه دولت شوروی که تا این زمان نسبت به هیئت حاکمه ایران با بدگمانی و بدبینی می‌نگریست، به‌محض تشکیل دولت سردارسپه رویه خود را تغییر داد و از در دوستی درآمد. چون پاره‌ای از کارشناسان شوروی در مسائل ایران از قبیل ورکو-کریاژین و فدرو راسکولنیکوف معتقد بودند سردارسپه مرد خودساخته‌ای است که از میان توده مردم برخاسته و آثار هرج‌ومرج و ملوک الطوائفی را یکی پس از دیگری از بین می‌برد و جامعه ایرانی را به سمت بورژوازی سوق می‌دهد که یک مرحله به سوسیالیسم نزدیک‌تر است و شایستگی حمایت دولت شوروی را دارد. ظاهراً طرفداران این نظریه حرف خود را به کرسی نشاندند و دولت شوروی ابتدا از حکومت رضاخان و سپس از سلطنت وی پشتیبانی کرد. در اجرای این سیاست، مذاکرات مربوط به انعقاد قرارداد بازرگانی که همچنان بلا تکلیف مانده بود از سر گرفته شد و سرانجام در ۱۲ تیرماه ۱۳۰۳ ش. در تهران به امضای ذکاءالملک فروغی وزیر خارجه و ماریش شومیاتسکی وزیرمختار شوروی رسید. به موجب این قرارداد ۲۱ ماده‌ای، ایران و شوروی متقابلاً از حقوق دولت کامله‌الوداد برخوردار شدند، مزایا و مصونیت‌های سیاسی به

رئیس و معاونان اداره بازرگانی شوروی در ایران اعطا گردید و دولت شوروی متعهد شد محدودیت و موانعی برای کالاهای ترانزیتی ایران به مقصد اروپا ایجاد نکند. به این ترتیب شوروی‌ها با دادن امتیازاتی توانستند همان حقوق و مزایایی را که انگلیسی‌ها در تجارت با ایران داشتند، تحصیل نمایند (Hoshangmahdavi, 2005, p.21).

یکی از پیچیده‌ترین مسائل سیاست خارجی دوره رضاشاه روابط با روسیه شوروی بود. در آغاز سلطنت رضاشاه هرچند روابط بین ایران و شوروی به ظاهر دوستانه بود، ولی هنوز مساله بازرگانی بین دو کشور و ترانزیت کالاهای ایرانی از خاک شوروی و نیز مساله شیلات دریای خزر حل نشده بود و بندر انزلی همچنان در اختیار روس‌ها قرار داشت و یک ناوچه شوروی در آن بندر مستقر بود. به هر حال روابط رضاشاه با شوروی دو جنبه داشت: یکی فراهم نمودن زمینه‌های اقتصادی و سیاسی؛ و دیگری مقاومت در برابر تلاش‌های روس برای ورود مجدد به صحنه سیاسی ایران با لباس کمونیستی. رضاشاه به خوبی می‌دانست که هدف شوروی‌ها جلوگیری از برقراری هرگونه نظم و ترتیبی در بازرگانی بین دو کشور و استمرار سلطه اقتصادی روسیه بر شمال ایران است، لذا با احتیاط فراوان وارد عمل شد و ابتدا در تیرماه ۱۳۰۵ تیمورتاش و فروغی را به مسکو فرستاد که چند ماه با مقامات شوروی مشغول مذاکره بودند. سپس علیقلی خان مشاورالممالک، وزیر امور خارجه و عاقد عهدنامه ۱۹۲۱ را که روابط خوبی با روس‌ها داشت مأمور ادامه مذاکرات کرد. درخصوص انگلستان هم باید گفت اولین دولتی بود که حکومت موقت ایران را به رسمیت شناخت، مشروط بر آنکه کلیه تعهدات و پیمان‌های موجود بین دو کشور را محترم شمرده و در حفظ و تثبیت اوضاع ایران کوشش نماید. سلطنت رضاشاه موجب گردید که نقش دولت و مجلس به حداقل کاهش یابد؛ زیرا عالی‌ترین مقام تصمیم‌گیرنده شخص شاه بود. در این دورانی که به گفته هدایت «هیچ کس اختیار نداشت و تمام امور می‌بایست به عرض برسد و آنچه فرمایش می‌رود، رفتار کند» (Hedayat, 1984, p.401)، فروغی وضع خاصی داشت. او سه بار در اوایل، اواسط و اواخر سلطنت رضاشاه نخست‌وزیر شد و از یکسو نقش مهمی در انعقاد قرارداد نفت داری ۱۳۱۲ که سمت وزیر امور خارجه داشت را ایفا کرد (Hoshangmahdavi, 2005, p.24)؛ و از سوی دیگر زمانی که ایران به‌عنوان اولین کشور خاورمیانه از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۱ با عضویت در شورای جامعه ملل، مایه کسب وجهه و اعتبار ملی توسط فروغی گردید (Zandfard, 1998, p.208) و سنگ اول بنای عمارت جامعه ملل را در شهر ژنو به جای گذارد و به نمایندگی ایران علیه ادعای دولت بریتانیا در مورد لغو امتیاز شرکت نفت و انگلیس هم اقدام نمود (Foroughi, 2007, p.32).

فروغی همانند بیشتر روشنفکران زمان خود، تحت تأثیر رضاشاه بود. در او رهبری قوی و فرهمند می‌دید که می‌توانست در ایران آشوب‌زده پس از جنگ جهانی اول، ثبات و امنیت برقرار سازد. بنابراین فروغی می‌بایست در چنین وضعیتی در یک بازی بزرگ تعادل میان قدرت‌های درگیر در آموزش را حفظ کند و یکی را علیه دیگری به بازی بگیرد؛ و در هر فرصت باید درگیری یک قدرت سوم را در موقعی که حضور آن قدرت موجب کاهش فشارهای انگلیس و روسیه شود، دنبال نماید. به همین خاطر است که ایشان در آخرین دوره نخست‌وزیری کوتاه خود سیاست «راهبرد قدرت سوم» را به‌عنوان کفه موازنه در برابر حضور انگلیس و روس جستجو می‌نماید. فروغی یکی از پیشگامان لیبرالیسم ایرانی بود که نوشته‌های سیاسی و فلسفی‌اش را می‌توان حاصل کوشش‌های جدی روشنفکران ایرانی برای آشنایی منظم و گسترده با سنت‌های فلسفی و سیاسی مدرن دانست. وی به نسل دوم روشنفکران ایرانی تعلق داشت که خود در پرتو انقلاب مشروطیت فرصت یافتند بگونه‌ای فعال‌تر در زندگی سیاسی جامعه سهیم شوند. نقشی که این روشنفکران در جامعه و سیاست ایران ایفا کردند، عموماً نقش انتقال‌دهنده، مترجم آثار از زبان‌های اروپایی بوده است. هدف و امید فروغی آن بود که با تمرکز توان خود بر «اصلاحات از بالا» شرایط مناسب در کشور برای بهره‌جویی از ارزش‌های مدرن و لیبرال فراهم آید. او برای تحقق چنین هدفی کوشید تا نه تنها اهداف و برنامه‌های سیاسی رضاشاه (۱۹۲۱-۱۹۴۲) را از راه مداخله و مشارکت در نهادهای گوناگون اداری و تصدی مناصب حکومتی، متأثر از اندیشه‌های خود سازد، بلکه از راه ترجمه و تألیف متون کلاسیک فرهنگ غرب و سخنرانی و مقاله‌نویسی، اندیشه‌های فلسفی، سیاسی و اجتماعی مدرن را به ایرانیان معرفی نماید (Jahanbeglo, 2001, p.34). برای برساختن پیوستار قدرت در سیاست خارجی، با بهره‌گیری از نوشتار کریستوفر هیل، به بازخوانی مکتوبات محمدعلی فروغی - به‌عنوان یکی از طراحان اصلی سیاست در عصر پهلوی اول - پرداخته‌ایم. پرسش اساسی مقاله آن است که درون‌کاوی نوشتارهای فروغی (به‌ویژه مقالات، نامه‌ها، سخنرانی‌ها و خاطرات) نشان‌دهنده برتری کدام یک از جنبه‌های پیوستار قدرت در سیاست خارجی است.

### پیشینه تحقیق

در خصوص دیدگاه‌ها و آراء محمدعلی فروغی (معروف به ذکاءالملک) آثار متعددی نگاشته شده است؛ برخی از این آثار به طور مستقیم به زندگی، نظرات و اندیشه‌های فروغی پرداخته‌اند. از جمله چنین نوشتارهایی می‌توان به واردی (۲۰۱۵)، غنی (۲۰۰۹)، فروغی (۲۰۱۲)، حافظی عسکری (۲۰۱۴)، جهانگللو (۲۰۰۱)، عاقلی (۱۹۸۸) اشاره کرد. برخی دیگر از آثار به طور غیرمستقیم درباره ایشان پرداخته شده است. از جمله چنین نوشتارهایی می‌توان به آبادیان (۲۰۱۱)، اتحاد (۱۹۹۹)، اسلامی (۲۰۱۵)، پهلوان

(۲۰۰۴)، ذوقی (۱۹۸۸ و ۱۹۸۹)، فردوست (۱۹۸۸)، عظیمی (۲۰۰۵)، علوی (۱۹۸۴)، مکی (۱۹۷۸) اشاره نمود. نهایتاً باید به آثاری اشاره کرد که مقالات، نامه‌ها، سخنرانی‌های سیاسی، یادداشت‌های روزانه و کتب ایشان (۱۹۲۷؛ ۱۹۳۷؛ ۱۹۴۶؛ ۱۹۷۵؛ ۲۰۰۹؛ ۲۰۱۰؛ ۲۰۱۵) می‌باشد که توسط برخی پژوهشگران و محققین جمع‌آوری شده است. نکته این است که در هیچ کدام از این آثار به سیاست خارجی از دیدگاه محمدعلی فروغی به صورت مستقل و پژوهشی پرداخته نشده است. تمایز نوشتار پیش رو آن است که با بهره‌گیری از الگوی کریستوفر هیل (در کتاب ماهیت متحول سیاست خارجی)، قدمی فراتر از مکتوبات پیشین برداشته و با استفاده از چارچوب نظری پیوستار قدرت، سیاست خارجی در منظومه فکری او مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

### چارچوب نظری نوشتار

در مورد واژه «سیاست خارجی» تعریف جامع و کامل که مورد اجماع همه صاحب‌نظران و اندیشمندان علم سیاست باشد وجود ندارد، لیکن تعاریف مختلف و شبیه به یکدیگر در بحث سیاست خارجی وجود دارد که در برخی موارد می‌توان بین این تعاریف همپوشی برقرار کرد. سیاست خارجی هر کشوری مجموعه اقداماتی است که یک کشور بوسیله آن‌ها سعی می‌کند اهداف خود را در ورای مرزها تأمین کند. سیاست خارجی مفهومی دارای ماهیت متحول است و به تعبیر هیل «سیاست خارجی در مفهوم گسترده آن به این مسأله اساسی می‌پردازد که گروه‌های سازمان‌یافته و حداقل تا حدودی بیگانه با یکدیگر چگونه با هم ارتباط برقرار می‌کنند، طبیعی است ماهیت این گروه‌ها و روابط متقابل میان آنها تغییر می‌کند» (Hill, 2008, p.14) و بنابراین امروزه مطالعه سیاست خارجی نیز باید با در نظر گرفتن این ماهیت متحول باشد. هیل نیز در تعریف خود از سیاست خارجی بیان می‌کند که سیاست خارجی «مجموعه روابط خارجی رسمی یک بازیگر مستقل (معمولاً یک دولت) در روابط بین‌المللی می‌باشد» (Hill, 2008, p.24). وی معتقد است که در این تعریف عبارت «بازیگر مستقل» پذیرش پدیده‌هایی چون "اتحادیه اروپا" را میسر می‌سازد. در این تعبیر سیاست خارجی «شامل هدف‌ها، استراتژی‌ها، راهبردها، رهنمودها و معاهدات و پیمان‌هاست که توسط آن حکومت‌های ملی روابط خارجی خود را با یکدیگر و با سازمان‌های بین‌المللی و بازیگران غیر دولتی اداره می‌کنند» (Jakson & Sorensen, 2007, p.223).

همچنین در منابع دیگر سیاست خارجی به «یک استراتژی یا یک رشته اعمال از پیش طرح‌ریزی شده توسط تصمیم‌گیرندگان حکومتی که مقصود آن دستیابی به اهدافی معین، در چارچوب منافع ملی و در محیط بین‌المللی است» (Plano & Olton, 1988, p.6) تعریف شده است و بدین ترتیب می‌توان گفت که سیاست خارجی شامل تعیین و اجرای یک سلسله اهداف و منافع ملی است که در صحنه بین‌المللی از

سوی دولت‌ها انجام می‌پذیرد. سیاست خارجی می‌تواند ابتکار عمل یک دولت و یا واکنش در مقابل دیگر دولت‌ها باشد.

«قدرت» مفهومی بنیادی در علوم سیاسی و از متون اصلی روابط بین‌الملل است، اما رابطه قدرت با سیاست خارجی مورد غفلت قرار گرفته است که دلیل آن تا حدودی به این باز می‌گردد که سیاست خارجی تا همین اواخر در دل بحث‌های کلی در باب منازعه و بنای منطقی دولت‌ها گنجانده شده بود. حجم عظیم نوشته‌هایی که در پی آثار هانس مورگنتا و جورج مدلسکی در باب قدرت در سطح بین‌المللی منتشر شده است، ارزیابی معنای قدرت در حوزه سیاست خارجی را دارای اهمیت مضاعف می‌نماید. افراد اهل علمی که در صدد اقدام به نیابت از کشور خویش هستند با سه بعد متفاوت قدرت روبرو می‌شوند. این سه بعد عبارت‌اند از: ۱. قدرت چونان یک هدف؛ ۲. قدرت چونان وسیله یا ابزار مبادله؛ و ۳. قدرت چونان یک چارچوب یا ساختار (Hill, 2008, p.184). این سه مضمون از قدرت در رابطه با مساله مهم «کشگری» درباره سرشت سیاست بین‌الملل پیوند داده شده است. در اینجا قدرت همان اقداماتی است که دولت‌ها برای عملی ساختن برخی سمت‌گیری‌ها، اجرای نقش‌ها، یا دستیابی به هدف‌ها و دفاع از آن‌ها در برابر دیگران انجام می‌دهند (Halsti, 1994, p.249). از سوی دیگر مفهوم قدرت را می‌توان به سه عنصر تحلیلی متمایز تقسیم نمود: ۱- اعمالی (روند، رابطه‌ای) برای نفوذگذاری بر دولت‌های دیگر؛ ۲- منابع یا اهرم‌های به کار رفته برای موفق ساختن اعمال نفوذ؛ ۳- پاسخ به اعمال (Halsti, 1994, p.252). قدرت چونان یک هدف مستقل، نشان‌دهنده نگرش معمول سیاست‌مداران و انگیزه‌های آنان است. این برداشت وجود دارد که بازیگران جهت پیشینه ساختن قدرت شخصی خویش تلاش می‌کنند؛ زیرا کنترل کردن دیگران نوعی رضایت خاطر روانی به فرد دست می‌دهد و همراه قدرت، افتخار، پول و فرصت‌ها نیز نصیب وی می‌شود. دیدگاه قدرت چونان ابزار مبادله، آشکارا قدرت را وسیله پیشبرد اهدافی برمی‌شمارد که از ارزش‌های دیگری جز قدرت برخاسته‌اند. بر اساس استعاره پولی جرج مدلسکی اگر دولت‌ها هم منافع (I) و هم ارزش‌هایی (V) دارند که می‌خواهند آن‌ها را حفظ و گسترش دهند، در این صورت می‌توان این منافع و ارزش‌ها را در دل مفهوم علایق محوری (C) جای داد ( $I+V=C$ ). این علایق محوری همگی حول یکی از چهار موضوع جهان‌شمول امنیت، شکوفایی اقتصادی، هویت و اعتبار دور می‌زند. نکته مهم این است که هر وسیله مبادله‌ای فقط زمانی ارزش دارد که دیگران آن را به رسمیت شناسند؛ به همین دلیل قدرت همواره واجد عنصری مناسباتی است. منظور از قدرت به منزله چارچوب این است که بازیگران سیاست خارجی در محیطی عمل می‌کنند که بی

توجهی به قدرت در آن عاقلانه نیست. دولت‌ها از لحاظ توانایی شکل دادن به «محیط» بیرونی به شدت با هم تفاوت دارند. خود زبان سیاست خارجی - «ابرقدرت‌ها»، «قدرت‌های بزرگ»، «قدرت‌های متوسط»، «دولت‌های کوچک» و «خرده دولت‌ها» - نوعی تلاش برای بیان همین تفاوت‌هاست (Hill, 2008, pp.185-191).

مسئله وسیله‌های در دسترس سیاست خارجی به هیچ وجه چنان که شاید به نظر برسد مسئله سراسری نیست. برای ارائه نوعی گونه‌شناسی از وسیله‌ها، نقطه شروع ثمربخش تمایز گذاشتن میان قدرت سخت و قدرت نرم است. قدرت سخت قدرتی است که اجبارآمیز بوده و اغلب شکلی بی‌واسطه و فیزیکی دارد. قدرت نرم، قدرتی غیرمستقیم و بلندمدت است که بیشتر از طریق مجاب‌سازی عمل می‌کند تا زور. قدرت نرم را چنین تعریف کرده‌اند: «واداشتن دیگران [از طریق تغییر نقش آنها] به این که همان را بخواهند که شما می‌خواهید». برخی ناظران بر این عقیده‌اند که قدرت سخت هر روز مهجورتر می‌شود و توسل به قدرت نرم شیوه آینده اجرای سیاست خارجی است. به تعبیر دیگر شیرینی دارد جای چماق را می‌گیرد (Hill, 2008, p.191). تنوع ابزارهای سیاست خارجی که یک دولت برای نفوذگذاری بر دیگران در دسترس دارد تا حدی تابع کمیت و کیفیت توانایی‌هاست. آنچه که یک حکومت می‌خواهد انجام دهد - نوع هدف‌هایی که تعیین می‌کند - و چگونگی انجام آن‌ها، دست کم تا حدی بستگی به منابعی خواهد داشت که در دسترس دارد (Halsti, 2009, p.258). در کنار توانایی‌ها و منابع، ابزارها که در عین حال هم پرشمارتر و هم مشخص‌تر می‌باشند، به چهار گروه کلی قابل تقسیم‌اند: ابزارهای دیپلماتیک، نظامی، اقتصادی و فرهنگی. در راهبردهای اجبارآمیز (سخت) از ابزارهای موجود در سه گروه نخست و در راهبردهای اقتناع (نرم) از هر چهار نوع ابزار می‌توانند بهره‌گیرند. هر ابزار مشخص را می‌توان به شیوه‌های بی‌نهایت متفاوت به کار برد که نباید به هیچ یک اجازه داد از حد توانایی‌ها درگذرند. هر ابزاری از نظر کنشگری مشکلات خاص خود را دارد (Hill, 2008, p.197).

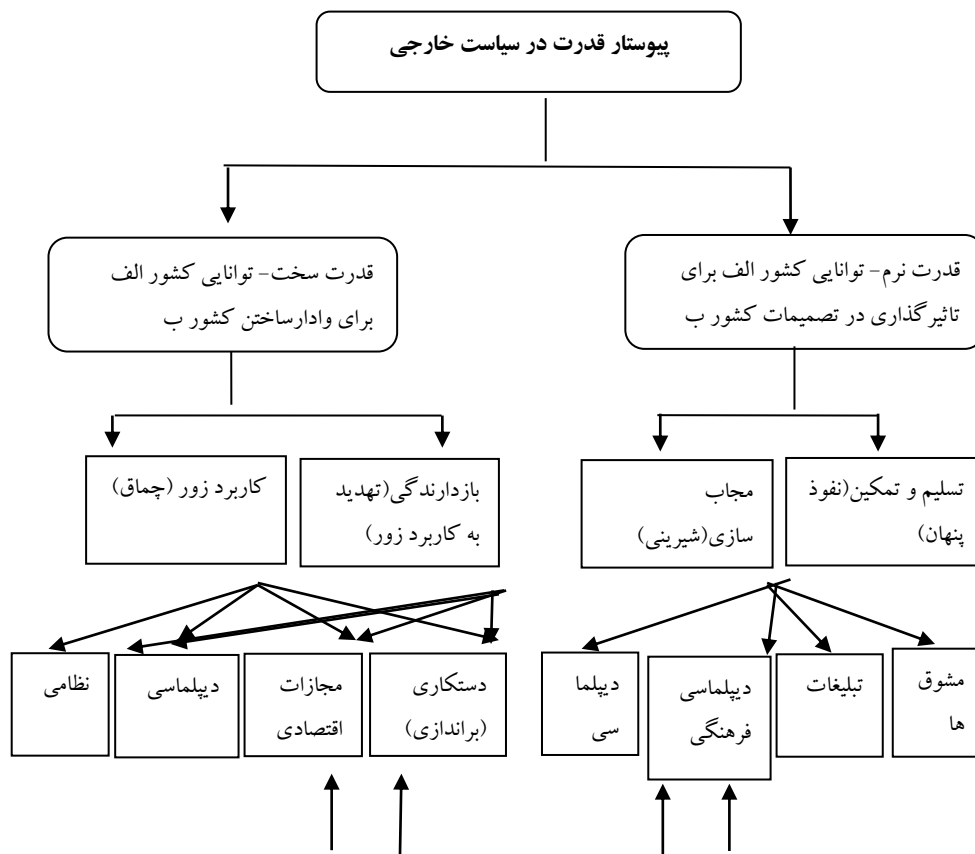
### شاخص‌های پیوستار قدرت در سیاست خارجی از منظر فروغی

#### ۱. دیپلماسی فعال در سیاست خارجی

دیپلماسی به معنای فن و هنری است که توانایی برقراری صلح را دارد (Berridge, 2002, pp.5-23). دیپلمات‌ها انسان‌های باهوش، زیرک، صبور، باتجربه و سخنوری هستند که می‌توانند بدترین وضعیت‌ها را تبدیل به شرایط دوستی و مذاکره کنند. دیپلماسی به‌عنوان وسیله‌ای برای اجرای سیاست‌ها به‌ویژه برای دولت‌های متوسط و ضعیف اهمیت خاصی دارد. این دولت‌ها چون منابع اندکی در اختیار دارند



چاره‌ای جز این ندارند که با ورقهای ضعیفی که در دست دارند با مهارت هر چه بیشتری بازی کنند. دیپلماسی در این معنای کلی چهار کارویژه برای بازیگران بین‌المللی دارد: ۱-ارتباط؛ ۲-مذاکره؛ ۳- شرکت در نهادهای چندجانبه؛ و ۴-پیشبرد منافع اقتصادی. این چهار کارویژه به هم پیوسته‌اند، اجتناب ناپذیرند و تا حدودی با یکدیگر همپوشی و تداخل دارند (Hill, 2008, p.198).



شکل ۱: انواع بی پایان شیوه‌ها برای همه جنبه‌های اعمال قدرت و نفوذ

در سال ۱۳۳۷ق (۱۹۱۹م.) که کنفرانس صلح در ورسای برگزار شد، ایران به امید آنکه به‌عنوان عضو کنفرانس پذیرفته شود، به کنفرانس هیئت نمایندگی فرستاد. ریاست هیئت با مشاور الممالک انصاری، وزیر امور خارجه، بود و در این هیئت محمدعلی فروغی، میرزا حسین خان علاء،

میرزا عبدالحسین خان مسعود انصاری، انتظام‌الملک و آدلف پرنی عضویت داشتند ( Zooghi, 1989, p.224; Masoud Ansari, 1973, p.70). دستورالعمل این هیئت هم عبارت بود از: ۱- مطرح کردن مدعاهای مالی ایران در خصوص خسارات ناشی از مداخلات نظامی کشورهای دخیل در جنگ (یعنی انگلیس، روسیه، امپراتوری عثمانی) در ایران؛ ۲- مطرح ساختن مدعاهای ارضی ایران در خصوص مناطق از دست رفته؛ و ۳- استخدام مشاوران و استادانی از فرانسه یا از ایالات متحده که برای هدف اصلاحات در خدمت سازمان‌های مختلف دولتی قرار بگیرند (Zooghi, 1989, p.224/Varedi, 2015, p.73). به طور کلی ایران در دوران عضویت در جامعه ملل، با چهار اختلاف عمده روبرو بود: قضیه انزلی در ۱۹۲۰؛ مساله بحرین در ۱۹۲۷؛ اختلاف ایران و انگلیس بر سر امتیازنامه داری در ۱۹۳۲؛ و اختلاف مرزی با عراق در ۱۹۳۴ (Zandfard, 1998, pp.150-168). همزمان با اعزام فروغی و هیئت همراه به اروپا، دولتمردان ایران با انگلیس مذاکراتی را آغاز کرده بودند. اصل ایده قرارداد ۱۹۱۹ را لرد کرزن، نایب السلطنه انگلیس در هند، داده و سرپرسی کاکس در مشورت با وثوق‌الدوله مفاد آن را تهیه کرده بود. آن‌ها در صدد بودند این قرارداد را که ایران را در بست در اختیار انگلیس قرار می‌داد توسط وثوق‌الدوله در ایران به اجرا در آورند (Sheikholslami, 1989, p.292; Ghani, 1998, p.48). وثوق‌الدوله هیئت نمایندگی ایران را در پاریس عمداً بلا تکلیف نگاه داشت تا قرارداد امضا شود. فروغی در نامه‌ای که در آن زمان به دوستی نوشته، از این وضع شکوه کرده است: ما را هم از اوضاع تهران و ایران مسبق کنید و پلتیک دولت را برای ما روشن سازید و تکلیف ما را معلوم کنید که چه باید بکنیم... مذاکرات به عمل آوردن در صورتی ممکن است که ما بدانیم چه بگوییم، به کجا تکیه کنیم. اگر مقاصد دولت را در اصلاح امور از ما بپرسند، چه بگوییم؟... آخر همه را که نمی‌توان مغلطه کرد و گفت ایران مملکت داریوش و انوشیروان است. من چند مرتبه بوزر جمهر و نظام‌الملک و فردوسی و خواجه‌نصیر تحویل مردم بدهم. چه قدر شعر بخوانم و عرفان بیافم... قریب پنج ماه است در پاریس هستیم. به کلی از اوضاع مملکت و پلتیک دولت و مذاکراتی که با انگلیس کرده‌اند و می‌کنند و نتیجه‌ای که می‌خواهند بگیرند و مسلکی که در امور خارجی دارند، بی اطلاعیم و یک کلمه دستورالعمل و ارائه طریق، نه صریحاً، نه تلویحاً، نه کتباً، نه تلگرافاً، نه مستقیماً، نه به واسطه، به ما نرسیده. حتی اینکه در جواب تلگراف‌های ما، به سکوت می‌گذرانند. سه ماه است از رییس الوزراء دو تلگراف نرسیده. استعفا می‌کنیم قبول نمی‌کنند...

(Foroughi, 1975, p.65)

از نامه فروغی چنین بر می آید که این مذاکرات کاملاً جنبه غیر شفاف داشته و حتی این هیئت دیپلماتیک اعزام شده به اروپا را هم در جریان نگذاشته‌اند. هم انگلیس و هم دولت ایران هیئت اعزامی را به عنوان جریانی غریبه و نامحرم به حساب می آورند. فروغی می نویسد: «هر چه سعی کردیم به انگلیس ها نزدیک شویم و آنها را رام کنیم گفتند ما در طهران با دولت ایران مشغول مذاکرات هستیم و عنقریب نتیجه حاصل می شود. در لندن خواستیم اقدامات کنیم، خودمان به لندن برویم گفتند دولت ایران یا باید به توسط دولت انگلیس کار خود را صورت دهد یا به کنفرانس مراجعه کند. جمع هر دو نمی شود و این همه به اتکاء اوضاع طهران بود. به طهران مراجعه کردیم که شما چه مذاکرات با انگلیس ها می کنید ما را مطلع کنید و در هر صورت هیئت پاریس با هیئت طهران باید به موافقت یکدیگر کار کنند جوابی نرسید و حاصل کلام اینکه امروز که شش ماه می گذرد که ما از تهران بیرون آمده و قریب پنج ماه است در پاریس هستیم به کلی از اوضاع مملکت و پلتیک دولت و مذاکراتی که با انگلیس کرده‌اند و می کنند و نتیجه‌ای که می خواهند بگیرند و مسلکی که در امور خارجی دارند بی اطلاعیم حتی اینکه در جواب تلگراف‌های ما به سکوت می گذرانند» (Foroughi, 1975, p.66). بی توجهی به این هیئت دیپلماتیک ایران از سوی دولت به آنجا می رسد که حتی از دادن هزینه‌های جاری به آن‌ها خودداری می شود. «سه ماه است از رئیس‌الوزرا دو تلگراف نرسیده، استعفا می کنیم قبول نمی کنند. دو ماه است برای پول معطلم و نسیه می خوریم پول نمی فرستند» (Foroughi, 1975, p.67).

گر چه فروغی در جریان مذاکرات قرار نمی گیرد اما از برخوردها و خبرهای طرفین دولت انگلیس و دولت ایران به کنه ماجرا پی می برد و هدف انگلیس را چنین ارزیابی می کند: «چیزی که از تلگرافات طهران و .... استنباط کرده‌ایم این است که انگلیس‌ها اوضاع تهران را مساعد و مغتنم شمرده‌اند که ترتیباتی داده شود که مملکت ایران از حیث امور سیاسی و اقتصادی زیر دست خودشان باشد. چون اوضاع دنیا و هیاهوهای ما در پاریس طوری پیش آورده که صریحاً و برحسب ظاهر نمی توانند بگویند ایران را به ما واگذار کنید می خواهند ایرانی‌ها را وادار کنند که خودشان امور خود را به ما واگذار کنند و امیدوار هستند که این مقصود در طهران انجام بگیرد و وجود ما در پاریس مخمل این مقصود است... دولت ایران هم به کلی تمکین می کند و تسلیم است، یا می ترسد اقدامی بکند و خود را در عالم بی تکلیفی نگاه داشته و هم نمی داند چه بگوید» (Foroughi, 1975, p.67). لحن نامه که مکنونات قلبی فروغی است از یک عرق ملی و وطن دوستی حکایت می کند که با تصویری که از فراماسون بودن و عامل انگلیس بودن او ارائه می شود همخوانی ندارد. لازم به یادآوری است که گفته شده فروغی قبل

از سال ۱۲۹۰ به فراماسونری پیوسته است و تاریخ نگارش این نامه حدود ده سال بعد از این واقعه است. فروغی در این نامه نگاه دولتمردان مقیم تهران را به نقد کشیده و جای رابطه منفعلانه و تسلیم‌طلبانه، نوعی دیپلماسی فعال و هوشیاری سیاسی را برای کسب منافع ملی ایرانیان پیشنهاد می‌کند: «با همه قدرتی که انگلیس دارد و امروز یک مرد میدان است با ایران هیچ کاری نمی‌تواند بکند. مجبور است هر روز تکرار و تاکید کند که ما ایران را تمام و مستقل می‌خواهیم... فقط کاری که انگلیس می‌تواند بکند همین است که خود ما ایرانی‌ها را به جان هم انداخته پوست یکدیگر را بکنیم و هیچ کاری نکنیم و متصل به او التماس کنیم که بیا فکری برای ما بکن. البته من می‌گویم ایرانی‌ها با انگلیس نباید عداوت بورزند، برعکس عقیده من این است که نهایت جدیت را باید داشته باشیم که با انگلیس دوست باشیم و در عالم دوستی از او استفاده هم بکنیم. انگلیس هم در ایران منافی دارد، نمی‌توان آن را منکر شد و صمیمانه باید آن را رعایت کرد. اما این همه مستلزم آن نیست که ایران در مقابل انگلیس کالمیت بین‌یدی الغسال باشد» (Foroughi, 1975, p.75).

در آن سال‌ها اعتقاد برخی دولت‌مردان بر این بود که اگر با انگلیس مخالفت کنیم و همه شرایط آن‌ها را نپذیریم ما را از بین می‌برند. فروغی در این زمینه می‌کوشد با منطق و استدلال ضعف این تفکر را نشان دهد: «می‌گویند اگر خلاف میل انگلیس رفتار کنیم فرضاً اعمال قوه قهریه نکند اعمال نفوذ و دسیسه می‌کند. ملت را منقلب ساخته اسباب تجزیه آن را فراهم می‌کند. اگر کسی نمی‌گوید خلاف میل انگلیس رفتار بکنید فقط مطلب در حد تسلیم نسبت به انگلیس است که لازم نیست ما خودمان برویم و به او التماس کنیم که بیا قلاده به گردن ما بگذارد. ثانیاً آیا حقیقتاً انگلیس می‌خواهد و می‌تواند این اندازه اعمال نفوذ و دسیسه نماید؟ بعد از آنکه بخواهد بکند آیا اگر قدری جدیت و صمیمیت باشد می‌تواند در اعمال نفوذ و دسیسه کاملاً موفق شود؟ بعد از همه اینها آنچه از او احتراز می‌کنید آیا بدتر از آن چیزی است که به آن اقبال دارید؟» (Foroughi, 1975, p.76).

## ۲. اتخاذ راهبرد قدرت سوم

فروغی در همان دوره کوتاه نخست‌وزیریش نیز مبتکر سیاست چرخش به سوی ایالات متحده بود. این سیاست جدید در آن زمان، به معنای ایجاد موازنه در حضور روس‌ها و انگلس‌ها در ایران بود که در دوره سلطنت پهلوی دوم بسیار ادامه یافت و برای ایران و مردمش پیامدهای گسترده‌ای داشت (Varedi, 2015, p.17). وی نیز پس از استعفا از مقام نخست‌وزیری، در مقام وزیر دربار در خصوص اهمیت سیاستی که خود او از زمان تصدی نخست‌وزیری اعمال کرده بود، مشورت به شاه را ادامه داد. این «راهبرد قدرت سوم» (Ramazani, 1966, p.308) او بود که لازم‌ه‌اش جلب نظر ایالات متحده به ایران

بود به‌عنوان کفه موازنه در برابر حضور انگلیس و روس. این فرد که در سیاست خارجی الگوی موازنه منفی میان دو کشور روس و انگلیس را به شدت رعایت می‌کرد، حتی در هنگام استخدام معلم خارجی برای دارالفنون نیز سعی نمود تا از این دو کشور معلم استخدام نکند و به آن‌ها باج ندهد. این عملکرد هوشمندانه که مبدع آن حاجی میرزا آقاسی «نخستین دولتمرد ایرانی بود که با احساس خطر از جانب روس و انگلیس در صدد اتحاد با دولت‌هایی مانند اسپانیا و بلژیک [و بعدها فرانسه] برآمد تا از آنها در حکم وزنه تعادل استفاده کند» (Farmanfarmayian, 2011, p.31)، در آن زمان در بین سیاست‌مداران ایرانی خیلی مورد توجه قرار نگرفت. بر اساس یک نامه (خصوصی) طولانی که فروغی در ماه مه ۱۹۱۹ از پاریس به محمود وصال (وقارالسلطنه) در تهران نوشته است موضوع مأموریت هیئت ایرانی اعزامی به پاریس پیش از عزیمت آن‌ها مورد بحث قرار گرفته و از آنها خواسته شده بود که در صدد جلب مستشارانی از فرانسه و آمریکا برآیند. در نامه فروغی آمده که در پاریس، هیئت اعزامی به‌ویژه در جلب حسن‌نیت هیئت آمریکایی تلاش‌های زیادی نموده و تاحدی موفق هم بوده است؛ به نحوی که رابرت لنسینگ وزیر امور خارجه آن کشور در میهمانی رسمی که از سوی هیئت ایرانی به افتخار وی برگزار شده بود علناً از جانب ریاست جمهور ایالات متحده به آن‌ها وعده پشتیبانی داده بود (Sheikholslami, 1989, pp.173-175). فروغی پس از انتصاب به نخست‌وزیری و با امضای رضاشاه برای فرانکلین روزولت رئیس جمهور بی‌درنگ این سیاست را از شهریور ۱۳۲۰ آغاز کرد. متن این تلگرام که به قلم خود فروغی است، هدفش جلب نظر روزولت به موضوع حمله انگلیس و شوروی به ایران و درخواست از او برای «اقدامات فوری مؤثر و انسانی برای خاتمه دادن به این اعمال تجاوز» (Macci, 1978, p.256) بود. پاسخ به همه درخواست‌های فروغی و دولتش در تلگرامی از روزولت به رضاشاه، در پاسخ به تلگرام ۳ شهریور ۱۳۲۰ رضاشاه، واصل شد. این پاسخ آن چیزی نبود که فروغی و دولتش انتظار داشتند. اگر چه ایالات متحده مایل بود از دولت‌های انگلیس و شوروی تضمین بخواهد به استقلال و تمامیت ارضی ایران احترام بگذارند، اما حاضر نبود از طرف ایران مداخله کند. روزولت گفته بود «ما باید به این وضعیت از همه جنبه‌های رویدادها و تحولات جهان نگاه کنیم» (Ibid).

عدم تمایل ایالات متحده به مداخله از جانب ایران، فروغی را از طرح راهبردی «سیاست خارجی قدرت سوم» (Azghandi, 1997, p.116) به منظور جلب توجه آن کشور باز نداشت. فروغی در ۲۲ شهریور ۱۳۲۰ از ایالات متحده خواست وابسته نظامیش را در سفارت آن کشور، در تهران مأمور کند هیئت‌های سیاسی محور و نمایندگی‌های مقیم ایران را در مرز ترکیه همراهی کند. این طرح از سوی

وزارت خارجه آمریکا تصویب شد، اما به سبب اعتراض دولت شوروی که گمان می‌کرد واکنشی به حقانیت شوروی است، عملی نشد. فروغی در ۲۹ آذر همان سال تمایل دولت ایران را به حمایت ایالات متحده از پیمان سه جانبه اتحاد، که در آن زمان در دست مذاکره بود، شخصاً به وزیرمختار ابراز داشت. به نظر فروغی، «موقعیت ایران از نظر متفقین، می‌تواند ارتقا یابد، مشروط بر آنکه ایالات متحده از پیمان طرفداری کند». پاسخ ایالات متحده تأییدآمیز، اما بدون التزام بود. خوشوقتی آن کشور در پاسخ ابراز شده بود: ایالات متحده آمریکا «این موضوع را با دید عملی کردن چنین پیشنهادهای سودمندی بررسی خواهد کرد» (Entezam, 1992, pp.55-56). دولت ایران به پیشنهاد فروغی در ۱۶ دی ۱۳۲۰ از ایالات متحده درخواست کرد متخصصی از آن کشور مسئولیت تشکیلات شهربانی کل کشور را به عهده بگیرد. این درخواست و درخواست‌های بعدی دولت ایران برای مشاوران نظامی، مالی و اداری اجابت شد و سیاست جلب کردن ایالات متحده به عنوان موازنه‌ای در برابر حضور نیروهای انگلیس و شوروی در ایران، سرانجام نتایجی به بار آورد. فروغی پس از امضای پیمان سه جانبه اتحاد، متن تلگرام را تهیه کرد که با امضای محمدرضا شاه برای رئیس جمهور روزولت فرستاده شد. در آن تلگرام آمده بود که دولت ایران با توجه به «اصول منشور آتلانتیک، که با آن موافقت کامل دارد و امیدوار است از آن منتفع شود»، پیمان اتحاد را با بریتانیای کبیر و اتحاد شوروی امضا کرده است. وی که در سیاست خارجی الگوی موازنه منفی میان دو کشور روس و انگلیس را بشدت رعایت می‌کرد، در هنگام استخدام معلم خارجی برای دارالفنون نیز سعی نمود تا از این دو کشور معلم استخدام نکند و به آن‌ها باج ندهد. این عملکرد هوشمندانه در آن زمان در طی قرن سیزدهم و چهاردهم شمسی در بین سیاستمداران ایرانی مورد توجه قرار نگرفت (Hafeziaskari, 2014, p.18).

### ۳. نفوذ پنهان و پیمان سه جانبه

فروغی مهم‌ترین نقش را در شهریور ۱۳۲۰ در سراسر زندگی خود بازی کرد؛ چراکه در آن زمان بود که ارتش‌های انگلیس و شوروی به بهانه اخراج آلمانی‌ها و رساندن مهمات به روسیه (Entezam, 1992, p.11) بیطرفی ایران را با حمله به خاک این کشور و اشغال آن نقض کردند و واقعه سوم شهریور رقم خورد. این واقعه، دشوارترین زمان در تاریخ جدید ایران به شمار می‌رفت. رضاشاه که از اقدام متفقین متحیر شده بود، به فروغی متوسل گردید و «جز فروغی کس دیگری از عهده این مهم بر نمی‌آمد» (Entezam, 1992, p.28). فروغی بلافاصله اعضای کابینه‌اش را به رضاشاه معرفی کرد و صبح روز بعد از مجلس شورای ملی رأی اعتماد گرفت. او در نطق کوتاهی در مجلس، تصمیم ایران را دایر به دست

برداشتن از مقاومت در برابر نیروی متفقین اعلام داشت: «دولت و ملت ایران صمیمانه طرفدار صلح و مسالمت بوده و می‌باشد و برای اینکه این تیت تزلزل‌ناپذیر آن کاملاً بر جهانیان مکشوف گردد، در این موقع که از جانب دو دولت شوروی و انگلستان اقدام به عملیاتی شده که ممکن است موجب اختلال صلح و سلامت گردد، دولت به پیروی تیات صلح خواهانه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، به قوای نظامی کشور هم اکنون دستور می‌دهد که از هر گونه مقاومتی خودداری نمایند تا موجبات خونریزی و اختلال امنیت مرتفع شود و آسایش عمومی حاصل گردد» (Entezam, 1992, Ettelaat, 1941, 6Bahman) (p.30). فروغی در همان روز اعلامیه‌ای عمومی انتشار داد و سعی کرد با آن، مردمی را که به تعداد بسیار بر اثر ترس از یورش متفقین، پایتخت را ترک می‌گفتند، آرام کند. در همان روز حکومت نظامی در تهران برقرار شد. گفتگوها با نمایندگان متفقین در تهران، که فروغی از زمان تصدی نخست‌وزیریش آغاز کرده بود، ادامه داشت و در ۹ شهریور ۱۳۲۰ به مرحله پیشرفته‌ای رسید (Ramazani, 1966, p.444). البته پیش بردن این گفتگوها برای فروغی کار ساده‌ای نبود. او از یکسو بر این باور بود که چون کشور تحت اشغال است، هر گونه مخالفت و مقاومت بی‌فایده خواهد بود. از سوی دیگر، رضاشاه مایل نبود به همه تقاضاهای متفقین در خصوص واگذاری کامل امکانات حمل و نقل و ارتباطات به متفقین تن در دهد. بنابراین، در حالی که کشور به اشغال متفقین درآمده و ارتش ایران از هم پاشیده شده بود، اگر قرار بود فروغی به‌عنوان نخست‌وزیر ایران به کار ادامه دهد، منطقاً فقط یک راه پیش پای او می‌ماند؛ و این راه برکناری رضاشاه از قدرت بود. احتمالاً فروغی نمی‌توانسته است رضاشاه را مجبور کرده باشد قدرت را رها کند. او این کار را با مذاکره نهانی با وزیرمختار انگلیس در تهران انجام داد و وی را تهدید کرد که از سمت خود استعفا می‌دهد، مگر آنکه دولت انگلیس رضاشاه را بر دارد (Entezam, 1992, pp.43-81).

فروغی نیروی اصلی در پس امضای پیمان سه‌جانبه با انگلیس و اتحاد شوروی منعقد در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ م. (۹ بهمن ۱۳۲۰ ش.) بود و عقد پیمان سه‌گانه را تنها راه نجات و به نفع ایران می‌دانست (Entezam, 1992, p.28). متن اصلی این پیمان سه روز پیش از برکناری رضاشاه، در انگلیس تهیه شده بود. وزیرمختار انگلیس در تهران، سرریدربولارد، از سوی دولت متبوعش مأمور شد به اطلاع فروغی برساند که هم انگلیس و هم اتحاد شوروی، مایلند با ایران پیمان اتحادی ببندند. فروغی قول داد که گام‌های لازم برای آغاز گفتگو برداشته شود. نهایتاً در ۱۰ مهر ۱۳۲۰، متن نخست پیمان به دولت ایران تسلیم شد (Zooghi, 1988, pp.59-60). مساعی جمیله فروغی و وزیر امور خارجه‌اش علی سهیلی،

گفتگوها بر سر پیمان را با وزیران مختارانگلیس و شوروی در تهران از اواخر مهر آغاز کردند و تا اوایل بهمن ۱۳۲۰ به گفتگوها ادامه دادند (MasoudAnsari, 1973, pp.199-200). دلایل تأخیر طولانی ایران در امضای پیمان بسیار بود. از یکسو پیمان را نیروهای اشغالگر به ایران پیشنهاد کردند و از این رو برای آماده ساختن جامعه و مجلس ایران با هدف امضای پیمان اتحاد با دو کشوری که آن‌ها را دشمنان خود می‌دانستند، زمان لازم بود. از سوی دیگر، واکنش آلمان را نسبت به امضای پیمان از سوی ایران و امکان پیشروی آلمان را در قفقاز در نظر می‌گرفتند. علاوه بر اینها تهدیدهای انتقام‌جویانه نیز که برنامه‌های فارسی رادیو برلین به آن اشاره می‌کرد، موجب شد که دولت ایران به سیاست «دفع الوقت» متوسل شود. افزون بر این، مسایلی از قبیل امنیت داخلی، کمبود اقلام اساسی خوراکی، کسری عظیم بودجه و ارتشی از هم پاشیده، دولت را در آن دوره سخت به خود مشغول کرده بود (Varedi, 2015, p.106).

محمدعلی فروغی نخست‌وزیر در جلسه هفدهم مجلس شورای ملی طرح پیشنهادی متفقین برای یک پیمان اتحاد و دلایل تأخیر در امضای آن را بیان می‌کند. وی به نمایندگان می‌گوید که طرح پیشنهادی حدود سه ماه با متفقین مورد بحث قرار گرفته و به نفع ایران است. فروغی نفع متفقین در ایران را وجود راه تدارکاتی برای رساندن محصولات نظامی به شوروی قلمداد می‌کند و اعلام می‌دارد که با امضای پیمان، متفقین باید استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران را به رسمیت بشناسند. وی با توضیح و بررسی «رویدادهای نامبارکی» که در شهریور ۱۳۲۰ رخ داد، اعتراف می‌کند که «اشتباهاتی که دولت مردان گذشته مرتکب شده‌اند، باعث این گونه حوادث گردیده است و اگر ما مرتکب اشتباه نمی‌شدیم، ایران به هیچ‌وجه به اشغال نیروهای خارجی در نمی‌آمد اما اکنون که این تحولات پیش آمده، ما چه باید بکنیم». وی سپس ادامه می‌دهد که ضرر باید به حداقل و منافع ایران تا آنجا که ممکن است به حداکثر رسانده شود. «تنها بدین دلیل است که این پیمان باید منعقد شود» (Azghandi, 1997, pp.105-106). در جریان گفتگوها، بحران بزرگی پدید آمد که علت آن رد شدن درخواست فروغی در باب چندین تغییر در متن پیمان از جانب دولت انگلیس بود. این تغییرات در خصوص تعهدات مالی متفقین، ناشی از پیمان، انتقال مایملک آنان به ایران پس از جنگ و پشتیبانی‌شان از استقلال ایران در کنفرانس صلح بود. فروغی وزیر مختار انگلیس را تهدید کرد که اگر این تغییرات اعمال نشود، استعفا خواهد داد. او گفت که بدون این تغییرات نمی‌تواند با نمایندگان مجلس رو به رو شود. خواست فروغی یک هفته بعد در ۲ بهمن ۱۳۲۰ جامه عمل پوشید، اما پیمان هنوز به تصویب مجلس نرسیده بود (-Ramazani, 1966, pp.264-266).



پافشاری فروغی بر انعقاد پیمان اتحاد در مجلس شورای ملی، از این واقعیت سرچشمه می‌گرفت که بیشتر آنچه شرایط پیمان بود، پیش‌تر از سوی نیروهای متفقین در ایران به عمل درآمده بود. پیمان فقط فعالیت‌های آن‌ها را عادی و محدود می‌کرد. فروغی هم در مصاحبه‌ای مطبوعاتی یادآور شد: «دولت ایران هم از لحاظ سیاسی و هم از جهات اقتصادی سعی دارد برای مدت جنگ، منافع کشور را به هر وجهی که ممکن است، بهتر تأمین کند و اشکالاتی را که در امور اقتصادی کشور پیش آمده، حتی الامکان مرتفع سازد و خسارات وارده به مردم و دولت جبران گردد و از هر جهت منافع ایران بعد از جنگ هم محفوظ بماند... تاکنون به هیچ‌وجه تقاضای عقد معاهده نظامی از ایران نشده است و دولت ایران معتقد است و صریحاً هم گفته است که قوای ایران برای حفظ امنیت داخلی ایران و برای نگاهداری اساس استقلال ایران است» (Ettelaat, 1941, 16Aban). بالاخره بعد از بحث‌های داغ و طولانی برخی از نمایندگان مجلس، این پیمان در ۶ بهمن ۱۳۲۰ تقریباً به اتفاق آرا (هشتاد رأی از مجموع نود و سه رأی) به تصویب مجلس رسید. متفقین بر اساس مفاد پیمان سه‌جانبه پذیرفتند که به استقلال سیاسی ایران احترام بگذارند. شش ماه پس از ترک مخاصمات، نیروهایشان را از ایران بیرون ببرند و از ایران در برابر تجاوز دفاع کنند. ایران در عوض تعهد کرد تسهیلات لازم را برای عبور لشکریان و مهمات متفقین فراهم آورد، در تأمین نیروی کار مساعدت ورزد، و با کشورهای محور هیچ گونه مناسباتی نداشته باشد. فروغی در امضای این پیمان نقش عمده‌ای ایفا کرد. کوشش‌های شخصیش در گفتگو با متفقین و جلب موافقت مجلس، محمدرضا را واداشت چنین بنویسد: «نخست‌وزیر جدید من محمدعلی فروغی، که یکی از سیاستمداران و دانشمندان بنام ایران بود... و به کوشش آن مرد مذاکرات به منظور انعقاد قرارداد اتحاد سه‌جانبه... به عمل آمد» (Pahlavi, 1961, p.75).

#### ۴. تاکید بر عنصر نرم هویت ملی

فروغی ضمن برشمردن تهدیدات خارجی که متوجه تمامیت ارضی و استقلال ایران است، عامل اصلی پیشرفت یا شکست کشور را در وضعیت ملت جستجو می‌کند. وی یکی از اندیشمندانی است که مسائل داخلی را به سیاست خارجی گره می‌زند و ایده خود را چنین توضیح می‌دهد: «این نگرانی‌های من بجا باشد یا نباشد یک مطلب مسلم است که هیچ ملتی بدون لیاقت و قابلیت دوام نمی‌کند و اقل مسائل این است که استقلال ظاهری یا معنوی خود را از دست می‌دهد... هر قومی که خود را لایق و مستعد می‌سازد مخدوم می‌شود و ملت بی‌لیاقت خادم خواهد بود. چنانکه افراد مردم به حسب استعداد و لیاقت بعضی آقا و جماعتی نوکرنند و چون این ترتیب طبیعی و مقرون به عدالت است چاره هم ندارد»

(Foroughi, 1975, p.74). فروغی با بیان این دال مرکزی به دال‌های شناور دیگری از جمله اوضاع داخلی کشور می‌پردازد. «باید کاری کرد که ملت ایران ملت شود و لیاقت پیدا کند و آلتا زیردست شدنش حتمی است. زیردست ترک نشود، زیردست عرب می‌شود و اوضاعی که امروز در ملت ایران می‌بینیم جای بسی نگران است» (Foroughi, 1975, p.74). این نگرانی فروغی به موقعیت فرهنگی و اخلاقی آن روز مردم ایران برمی‌گردد. او نسبت به عملکرد مردم دیدگاهی بدبینانه دارد و تصویر سیاسی از وضعیت جامعه ارائه می‌دهد که نام آن را بی‌حقیقتی گذاشته است. «افراد مردم ایران مطلقاً یک منظور و مطلوب دارند و آن پول است و برای تحصیل پول از هر طبقه و جماعت و صنف باشند گذشته از دزدی و مسخرگی و هیزی فقط یک راه پیش گرفته‌اند که به اسامی مختلف آن‌تریک بازی و حقه بازی و تملق و هوچی‌گری و شارلاتانی و غیره خوانده می‌شود و اسم جامع آن بی‌حقیقتی است و از این جهت است که ایرانی‌ها هیچ وقت با هم اتحاد و اتفاق نمی‌کنند و شما که از اوضاع گذشته و حال دنیا خبردارید می‌دانید که هیچ وقت بی‌حقیقتی و نفاق هیچ قومی را به جایی نرسانده و هر وقت ملتی به مقامی رسیده امری معنوی را در نظر داشته و حقیقت‌طلبی و فداکاری و همت و غیرت و شهامت او را به حرکت درآورده و به اتفاق و اتحاد، مطلوب خویش را حاصل نموده است» (Foroughi, 1975, p.69). تفاوت فروغی با روشنفکرانی که تنها به بیان درد و نقاط ضعف بسنده می‌کنند در جستجوی درمان دردهاست. او برای رفع نگرانی از شرایط زمانه راه چاره را در تربیت مردم و آگاه کردن آنها می‌بیند. اما تک‌ساحتی نبودن شخصیت فروغی در این جا هم خود را نشان می‌دهد. چنانچه همپای مسائل تربیتی و فرهنگی به عوامل اقتصادی و سیاسی نیز توجه دارد اما عامل فرهنگ و تربیت را مقدم می‌داند. «اگر بپرسید چه باید کرد و چاره چیست؟ بی‌تأمل عرض می‌کنم که باید ملت را تربیت کرد. البته اهمیت تنظیم مالیه و تقویت قشون و ترقی اقتصادیات را از نظر نباید دور داشت. چه همان طور که مادیات به تنهایی برای ارتقای یک ملت کفایت نمی‌کند، معنویات هم به تنهایی کافی نیست ولیکن باید دانست که تا ملت تربیت نشود هرچه سعی در ترقی مادیات آن کنند به جایی نمی‌رسد و عیناً مانند احوال پدرهایی است که برای اولاد خود مال و دولت فراوان به ارث می‌گذارند و آنها را تربیت نمی‌کنند. چه بسیار دیده‌ایم که آن اموال را فرزندان ناقابل به اندک زمانی به باد می‌دهند» (Foroughi, 1975, p.68). برای تربیت مردم و نجات آنها از انحطاط فرهنگی کار فرهنگی آموزشی را به یک طریقه خاص منحصر نکرده و روش‌های گوناگون را مد نظر دارد. ایده تشکیل نهادهای آموزشی مدرن پس از اولین تماس‌های گسترده ایرانیان با تمدن غرب و به‌ویژه پس از شکست ایران از روسیه و در پاسخ به سؤال از

علل عقب‌ماندگی ما در ذهن سیاستمداران و روشنفکران ایرانی شکل گرفت؛ بدین منظور یکی از پاسخ‌ها، ایجاد مراکز آموزشی مختلف برای تربیت نیروی متخصص و دانشمند بود. فروغی هم از جمله روشنفکرانی است که در پاسخ به این نیاز تاریخی بر آموزش علوم مدرن در ایران جهت جبران احساس عقب‌ماندگی تأکید می‌کند: «اما تربیت ملت قسمت مهمی از آن البته به نشر معارف است به وسایلی که دائماً گفته می‌شود: تکثیر و تأسیس مدارس و مؤسسات و مجامع و مجلات علمی و ادبی و صنعتی، ترجمه و تألیف و طبع کتب مفیده، طلبیدن معلمین خارجی، فرستادن جوانهای مستعد به خارجه، تشویق و تجلیل ارباب کمال و قس علی ذلک و یقین است که در این باب مسامحه جایز نیست» (Ibid).

اگر نام فروغی سیاستمدار را از این جمع‌بندی و ریشه‌یابی برمی‌داشتیم بی‌گمان از این جملات، سیمای یک مصلح اجتماعی و روشنفکر به ذهن خواننده‌ی خطور می‌کرد که در پی آسیب‌شناسی مشکلات اجتماعی به این جمع‌بندی رسیده است؛ اما از این گذشته نظریات بعدی فروغی از فرنگ برگشته در فضای تجددمآب آن روزگار عجیب‌تر است. سخن گفتن از اخلاق و لزوم تزکیه جامعه که معمولاً عارفان و زاهدان از آن سخن می‌گویند «مهم‌تر از اینها آنست که فکری برای تقویت مایه اخلاقی ملت بشود. در این دوره وقتی که ما از اخلاق سخن می‌گوییم، رندان دردل استهزا می‌کنند و حتی به زبان می‌آورند و اگر بخواهند به مقبولیت حرف بزنند می‌گویند اینها صوفی و دوریش یا موهوم پرست‌اند و رضای خاطر خدا و پیغمبر در نظر دارند، آخرت را می‌خواهند و از بهشت و دوزخ می‌ترسند... چنین نیست. رضای خدا و پیغمبر لازم باشد یا نباشد موضوع دیگری است و این حرف‌های ما برای آخرت نیست، صرف مصلحت دنیوی خود را در نظر داریم و در این باب هیچ‌کس از جهت فرنگی مآبی و تجددی به من نمی‌رسد... طول نمی‌دهم مقصود اینست که امروز ملت ایران خدا نه خداپرست است، نه وطن‌دوست، نه آزادی‌خواه نه شرافت‌طلب، نه دنبال مأنوس، نه طالب هنر، نه جویای معرفت، باید کاری کرد که مردم از شالارتانی و هوچیگری مأیوس شوند و دست بردارند، در آن صورت متوجه کار و هنر و کمال می‌شوند، همت و غیرت پیدا می‌کنند، حقیقت‌طلب می‌شوند» (Foroughi, 1975, p.70).

##### ۵. مجاب‌سازی به‌عنوان یک تاکتیک

فروغی سیاستمداری با تجربه و محترم بود که کناره‌گیری چندین ساله‌اش از فعالیت سیاسی، با آنکه داوطلبانه نبود، بر اعتبارش افزوده و وی را قادر ساخته بود تا خود را از سیاست‌های نامطلوب سال‌های آخر سلطنت رضاشاه برکنار نگاهدارد. فروغی در مذاکره و مجاب‌سازی از توانایی و مهارت بالایی برخوردار

بود، پیوسته از حزم و اعتدال پیروی می‌کرد و رفتاری آزادمنشانه داشت. یکی از سیاستمداران او را «شیفته اروپاییان» ولی مردمی خردمند، قابل اعتماد و با حسن‌نیت توصیف می‌کرد. به گفته یکی از همکارانش بهره‌مندی از «عقل سلیم» بی‌مانند، از وی شخصیتی ممتاز و مشخص می‌ساخت. صفات و توانایی‌های او موجهاً برای رویارویی با بحران‌هایی که گریبانگیر کشور می‌شد، حیاتی دانسته می‌شد (Azimi, 2005, p.67). در قضیه استیضاح دولت مستوفی‌الممالک در دوره تاریخی تقنینیه چهارم، فروغی با بیانی تاثیرگذار از سیاست خارجی دولت حمایت نموده و مجلسی‌ها را مجاب به استمرار دولت فعلی می‌نماید (Entezam, 1992, pp.144-145) و فرصت رأی عدم اعتماد را از مخالفین گرفت و کاری که هیچ نخست‌وزیر و وزیری تا آن زمان نکرده بود و بعد هم ننمود، کرد؛ یعنی از کرسی خطابه یکسر نزد شاه رفت و وزیران خود را امر به خروج از مجلس داد (Entezam, 1992, p.149). مجاب‌سازی شاه برای مقید کردن قدرتش به سلطنت مشروطه در داخل کشور یکی از اقدامات مهم فروغی بود. در طی یک قرن اخیر که بحث عقب‌ماندگی جامعه ایران از جانب برخی نخبگان سیاسی و فکری مطرح و راهکارهای متفاوتی برای آن ارائه شد. از نگاه فروغی «ایجاد حکومت مبتنی بر قانون و ایجاد پارلمانی که بتواند قدرت شاه را محدود نماید» (Siasatnameh, 2010, pp.36-47) می‌بایستی در اولویت قرار گیرد. وی مخالف استبداد بود و عقیده داشت که شاه بایستی رویه یک پادشاه مشروطه را در پیش گیرد. این تغییر نگرش ذهنی و پاره‌ای از مسائل سیاسی و اجتماعی، شرایط جامعه ایران را به سمت نظام مشروطه سلطنتی سوق می‌داد. در مرکز دایره گفتمانی این نظام جدید، شاه به‌عنوان یک فرد مطلق‌العنان که سررشته همه امور را داشته باشد نبود؛ قدرتش توسط قانون محدود شده بود.

فروغی به سهم خود کوشید افکار رضاشاه را متوجه اصلاحات غیر نظامی کند (Fardoost, 1988, p.87). البته تلاش‌های او عموماً تحت‌الشعاع حضور نیرومند شاه در رأس حکومت ایران و نقش او بود، و این نقش که در ثمر رسیدن اصلاحات بسیار بوده، تا اندازه زیادی نادیده گرفته شده است. در مبحث نوسازی و مدرنیزه کردن، مردانی همچون فروغی بودند که از طریق سفرهایشان به خارج و با اطلاعاتی که از زبان‌های اروپایی داشتند، با جهان و اندیشه‌های مدرن آشنا شده بودند و می‌خواستند کشورشان را از واپس‌ماندگی برهانند و آن را به سوی مدرن شدن هدایت کنند. البته این مردان به تنهایی امکان اجرای اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه‌شان را نداشتند. مجاب کردن و جلب حمایت شاهان، ضرورتی انکارناپذیر بود. از سوی دیگر، پیش کشیدن موضوع اصلاحات یا هرگونه تغییری در حکومت شاه نزد شاه، معمولاً مخاطره‌جویی تلقی می‌شد. با چنین اوضاع و احوالی تنها راهی که باقی می‌ماند، ایجاد فرصتی بود تا شاه

به ضرورت فواید دست زدن به این گونه اقدامات شخصاً پی ببرد. در خصوص رضاشاه این وظیفه را فروغی به عهده گرفت که در ۱۳۱۳ ش. نخست‌وزیر بود و رضاشاه نخستین و تنها سفرش به خارج از کشور به ترکیه انجام داد. این سفر چنان تأثیر عمیقی بر وی گذاشت که مدت اقامتش را در ترکیه تمدید کرد تا بیشتر ببیند و بیشتر بیاموزد. پس از این دیدار از ترکیه بود که بیشتر اصلاحات غیرنظامی رضاشاه آغاز گردید (Varedi, 2015, pp.175-176). درست است که رضاشاه دیکتاتور مطلق‌العنان ایران بود، البته به این معنا نیست که فروغی و سایر افراد رأس دیوانسالاری آن دوره هیچ گونه نفوذی نداشته‌اند. آن‌ها مع‌الوصف می‌توانستند از روش‌های مرسوم و انفعالی اسلاف خود برای تأثیر گذاشتن بر رضاشاه و معتدل کردن تصمیم‌ها و اعمال او استفاده نمایند. موثرترین این روش‌ها خوش‌آمدگویی به شاه بود: حدت ذهن، که گاه به آن‌ها امکان می‌داد بر تصمیم‌های شاه پیش از آنکه ابلاغ شود، تأثیر بگذارند یا وسیله‌ای فراهم سازند که خودشاه به تدریج به ضرورت تصمیم‌ها و اقدامات خاصی پی ببرد و از شاهنامه و تاریخ ایران در تأیید مقصود خود شاهد و مثال بیاورند. موفقیت و شکست کاربرد این روش‌ها به آگاهی از الگوهای رفتاری شاه و انتخاب کردن زمان و مکان مناسب آن‌ها بستگی کامل داشت. البته همانگونه که فروغی دریافته بود، حتی پس از در نظر گرفتن همه این ملاحظات، تضمینی وجود نداشت که نتایج دلخواه به دست آید؛ در واقع ممکن بود به کلی نتیجه معکوس بدهد. به‌عنوان نمونه شفاعت فروغی در ۱۳۱۴ ش. درباره محمد ولی اسدی، خویشاوندش، بی نتیجه بود. اسدی به اتهام داشتن نقش در قیام مشهد بر ضد حکومت مرکزی اعدام شد و فروغی به استعفای اجباری از نخست‌وزیری و دوری از صحنه سیاست مجبور گردید، چون برای نجات جان خویشاوندش دست به دامن شده بود (Varedi, 2015, p.176).

مجاب‌سازی فروغی در سیاست خارجی خصوصاً در زمان اشغال ایران توسط متفقین تبلور خاصی می‌یافت. نخستین اقدام فروغی در این زمینه اعلام آن بود که اولاً «ارتش ایران در برابر متفقین ایستادگی نکند» و این ناشی از خصلت رئالیستی وی در زمینه‌های مختلف بود و ثانیاً به رغم بیماری سعی داشت مذاکره تفاهم‌آمیز با متفقین و مجاب نمودن آن‌ها ادامه یابد و خواست آنان در مورد اخراج اتباع دول محور جامعه عمل ببوشد. فروغی پیشنهادی را که گفته می‌شد متفقین برای رهبری یک رژیم تازه در ایران به او کرده‌اند، نپذیرفت و در عوض پرهیز از پیچیده‌تر نمودن مسائل و رعایت نص قانون اساسی را برگزید. چنین سیاستی در واقع به معنی حمایت از محمدرضا بود که با کمک قاطع نخست‌وزیر جدید در ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ مراسم ادای سوگند سلطنت را در مجلس به جا آورد. وی وظیفه اصلی خود را

دستیابی به تفاهمی سودمند و شرافتمندانه با متفقین می‌دید که حاکمیت و یکپارچگی کشور و استمرار سلطنت را تأمین نماید (Azimi, 2005, pp.70-74). هدف اصلی فروغی در بحران اشغال متفقین، حصول اطمینان از حفظ «تمامیت ارضی و حاکمیت کشور از طریق مذاکره، اقدامات دیپلماتیک، استفاده از مشوقها و مجاب‌سازی طرف مقابل بود» (Siasatnameh, 2010, p.208). کوشش‌های وی در این زمینه تخلیه تهران را از سوی متفقین تأمین کرد و سرانجام به پیمان اتحاد سه جانبه بهمن ماه ۱۳۲۰ انجامید که تنها پس از مقاومت فراوان و بحث‌های پرشور در مجلس تصویب شد. بر اساس این پیمان استقلال ایران به رسمیت شناخته شد و حقوق گسترده‌ای به متفقین در زمینه استفاده از تسهیلات حمل و نقل ایران و نگهداری هر تعداد سرباز که مورد نیاز باشد، تفویض گردید. از سوی دیگر پیمان مزبور حق حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را مورد تأیید مجدد قرار داده، تاریخ خروج فرجامین نیروهای متفقین را از ایران تعیین کرد (Azimi, 2005, p.76). فروغی مسئولیت حکومت را در برهه‌ای بحرانی از تاریخ ایران به‌عهده گرفته بود. وی در استقرار مجدد اقتدار رسمی دولت ایران در قبال نیروهای اشغالگر نقش مهمی داشت و ترتیبی داد که جریان انتقال سلطنت از آشوب برکنار باشد و توانست نوعی وجهه و حیثیت برای دولت فراهم آورد.

#### ۶. توجه به امر فرهنگ و دیپلماسی فرهنگی

دوران پادشاهی رضاشاه دوران دگرگونی‌های عمیق فرهنگی بود. اندیشه‌ها و آرمان‌های غرب که تا اواخر دوران قاجار به تدریج از راه سخنان و نوشته‌های سرآمدان فرهنگی و سیاسی به جامعه ایران راه یافته بود، سرانجام به دست دولتمردانی چون فروغی به ساحت آزمون و عمل رسید. فروغی پس از استقرار حکومت پهلوی در شبه‌مدرنیسمی که در دوره رضاشاه در ایران به اجرا درآمد، نقش فعالی داشت و کوشش خود را در این خصوص به اجرا گذاشت. وی در همان روز نهم آبان ۱۳۰۴ عهده‌دار کفالت رئیس‌وزرا بود و به تشکیل مجلس موسسان مبادرت نمود و سلطنت را با اصلاح چند اصل متمم قانون اساسی در خانواده پهلوی استوار نمود. فروغی به معنای واقعی اندیشه‌پرداز سلطنت پهلوی بود (Fardoost, 1988, p.41). فرهنگ ایران در دوران معاصر سه ضلع دارد؛ فرهنگ اسلامی، فرهنگ ملی و فرهنگ غربی. نکته اساسی، پرداختن به نسبت میان این سه حوزه با اندیشه فروغی است. در مورد ملیت‌گرایی به خوبی می‌توان در اندیشه فروغی، ضرورت شکل‌گیری یک ملت بر پایه یک ایدئولوژی خاص را که بتواند از دولت قانونی حمایت کند درک نمود. در حوزه فرهنگ و تمدن مدرن غربی او بیش از همه به فلسفه کلاسیک یونان و فلسفه مدرن آن توجه شایانی داشت؛ چرا که سرچشمه تمدن جدید

غرب را در یونان باستان و تمدن آن می‌دید (Foroughi, 2010, p.8). در حوزه فرهنگ اسلامی، فروغی یک نگاه تقلیل‌گرایانه به چنین موضوعی داشت و وی هم شبیه آخوندوف ایران پیش از اسلام را ستایش می‌کرد. از این دیدگاه ایران باستان در اوج پیشرفت و ترقی بوده است اما بعد از آن به اوج انحطاط سیاسی و فرهنگی غلطیده و چیزی برای گفتن و عرضه کردن نداشته است. با همه این اوصاف فروغی در حوزه اندیشگی بر استقلال فرهنگی در برابر تمدن و فرهنگ غرب تاکید داشت.

فروغی برخلاف روشنفکران دوره اولیه مواجهه گسترده با غرب، که مشخصه اساسی آن احساس عجز و ناتوانی در مقابل «دیگر» غربی و انتقاد از رخوت و بی‌عملی «خود» است، بر داشته‌های فرهنگ خودی و لزوم حفظ آن تاکید می‌نماید و حتی از مشارکت ایرانیان در به پیش‌بردن علم جهانی و دیپلماسی علمی و فرهنگی سخن رانده است. این بدان معناست که احساس عجز و ناتوانی در برابر غرب، جای خود را به تحسین عظمت و غنای فرهنگ باستانی و بومی ایران می‌دهد. برخی از پیش فرض‌های اساسی گفتمان فروغی عبارت است از: ۱- «دیگری» غربی‌ای وجود دارد که از نظر علمی و فنی جلوتر از ماست. ۲- قدرت «دیگری» از علم آن‌ها سرچشمه گرفته است. ۳- برای قدرتمند شدن باید علم «دیگری» را بیاموزیم (Golchin et al., 2011, p.88). دال مرکزی در سخنان فروغی در هر سه متنی که از وی مورد بررسی قرار گرفته، یعنی "اندیشه‌دور و دراز" (۱۳۰۶)، "سخنرانی در فرهنگستان" (۱۳۱۵) و مقدمه‌های وی بر سه مجلد کتاب "سیر حکمت در اروپا"، حائز مفهوم پان‌ایرانیسم است؛ به معنای احیای عظمت تمدن باستانی ایران و بازگرداندن ایران به غافله تمدن. فروغی با پیش‌کشیدن بحث فرهنگ ایرانی، انرژی فوق‌العاده‌ای را از طریق گفتمان ملی‌گرایی ایرانی تزریق می‌کند و غرور جریحه دار شده ایرانیان را در مقابل غرب التیام می‌بخشد. «تمت‌ن شدن از عهده اروپاییان هم بر می‌آید و ما باید کار بزرگ‌تری انجام دهیم». از نظر فروغی «ایرانی یگانه عامل تربیت و تمدن، و ایران مرکز و کانون تابش انوار معرفت بوده است» (Modi, 1930, p.5). بر این اساس «پس ما ایرانی‌ها حق داریم که وطن پرست و ملت دوست باشیم، چنان که از خارجیان نیز هر کس درست به احوال این قوم برخوردارده، تصدیق کرده است که وجودش در عالم انسانیت مفید بوده و هست و نسبت به ملت و مملکت ما اظهار مهر و ملاحظت نموده و ما قدر آن مهربانی‌ها را می‌شناسیم و منظور می‌داریم» (I bid). او معتقد است باید ایرانی‌ها در عین اخذ علوم و فنون جدید، مشخصه‌های فرهنگی‌شان را حفظ کنند. گفتمان فروغی انرژی بسیاری برای یادگیری علوم و مشارکت در هستی جهانی بشر و رسیدن به آینده‌ای روشن به کمک علم تولید می‌کند. حسرتی که فرد شرقی با مشاهده پیشرفت‌های محیرالعقول غرب و آینده‌مبتهی که برای

آنها متصور است به آن دچار می‌شود؛ در صورتی تخفیف می‌یابد که او نیز خود را متعلق به این کاروان بداند و با کل بشریت را به دوش بکشد و سخن‌گوی نوع بشر باشد (Golchin et al., 2011, p.92).

### نتیجه‌گیری

آنچه در بازنمودن نوشتارهای فروغی از منظر پیوستار قدرت در مدل هیل گشودنی و تفسیر کردن است، تأیید همان فرض اولیه پژوهش است و آن اینکه توجه فروغی بیش از هر چیز معطوف به ابعاد نرم قدرت در سیاست خارجی ایران بوده است. او با آگاهی از شرایط زمانه خود و معرفت از نظام بین‌الملل دانسته بود که ایران در ابعاد سخت پیوستار قدرت در آن شرایط حساس و سرنوشت‌ساز تاریخی چندان توانایی معطوف به عمل را ندارد؛ این نیز از واقع‌گرایی فروغی نشئت می‌گرفت. فروغی در عرصه‌زیست-سیاست خارجی ایران نقش مهمی ایفا نمود. بر اثر مساعی او و دوستی شخصی‌اش با آتاتورک، مشکلات دیرین مرزی میان ایران و کشور همسایه‌اش ترکیه حل و فصل شد و دو کشور مودت‌نامه‌ها و پیمان‌های امنیتی مختلفی امضا کردند. وی همچنین در امضای پیمان سه‌جانبه ۱۹۴۲م. نقش عمده‌ای ایفا نمود. نهایتاً وی در آخرین دوره نخست‌وزیری‌اش، مبتکر سیاست چرخش به سوی ایالات متحده بود؛ سیاستی که در دوره سلطنت طولانی مدت محمدرضا شاه در مقیاس گسترده‌ای تداوم یافت و برای آینده ایران پیامدهای بسیاری به دنبال داشت.

### References

- Adamiyat, F. (1972). *The politics of reform in Iran 1858-1880*, Tehran: publication of Kharazmi (in Persian).
- Abadian, H. (2012). Great powers and occupation of Iran in II War, *History of Foreign Relations*, 28, 137-171 (in Persian).
- Agheli, B. (1988). *Foroughi and Shahrivar 1961*, Tehran: publication of Elmi (in Persian).
- Ameri, H. (2009). *From Reazashah to MohammadRezashah: Memorabilia of Mirza JavadKhan Ameri*, Tehran: publication of Parseh (in Persian).
- Alavi, A. (1984). *Mans of constitutinal period*, Tehran: Asatir publication (in Persian).
- Azimi, F. (2005). *The crisis of democracy in Iran 1961-1973*, translated by Abdolreza Hoshangmahdavi, Tehran: Asim publication (in Persian).
- Azghandi, A. (1997). *Foreign relations of Iran 1941-1979*, Tehran: Ghoomes publication (in Persian).
- Berridge, C. R. (2002). *Diplomacy theory and practice*, New York: Palgrave.



- Entezam, N. (1992). *Memorabilia of Nasrollah Entezam*, Efforted by MohammadReza Abbasi and Behrooz Tayarani, Tehran: Sazeman Asnad Melli publication (in Persian).
- Ettehad, H. (1999). *The Contemporary Researchers of Iran*, Tehran: Farhang Moaser (in Persian).
- Ettehadieh, M. (1976). *History of foreign relations of Iran 1821-1091*, Tehran: Agah (in Persian).
- Farmanfarmayian, R. (2011). *War and peace in Qajar Persia: implicatins in past and present*, Traslated by Hasan Afshar, Tehran: Markaz publication (in Persian).
- Fardoost, H. (1988). *The rise and fall of Pahlavi*, Tehran: Ettelaat publication (in Persian).
- Foroughi, M. A. (1927). *The thoughts of distant and longish*, Estantbol: Bina (in Persian).
- Foroughi, M. A. (1937). *My message to Farhangestan*, Tehran: Farhangestan (in Persian).
- Foroughi, M. A. (1946). *The constitutional law*, Tehran: Majles Melli Library (in Persian).
- Foroughi, M. A. (1975). *The essays of Foroughi, 1*, Tehran: Toos publication (in Persian).
- Foroughi, M. A. (2009). *The daily records*, Efforted by Iraj Afshar, Tehran: Islamic Majles library. (in Persian).
- Foroughi, M. A. (2010). *The Siyasatnameh*, Efforted by Iraj Afshar and Hormoz Homayonpoor, Tehran: Roshan publication (in Persian).
- Foroughi, M. A. (2015). *The daily records*, Efforted by Mohammad Afshin Vafae and Pwjman Firoozbakhsh, Tehran: Sokhan publication. (in Persian).
- Foroughi, M. (2013). Foroughi and Shahrivar1961, *Political- Economic Ettelaat*, 290(3), 198-213 (in Persian).
- Foroughi, M. (2004). *Memorabilia of Mahmood Foroughi*, Efforted by Habib Lajevardi, Tehran: Nader publication (in Persian).
- Ghani, C. (1998). *Iran and the rise of Reza Shah*, Translated by Hassan Kamshad, Tehran: Nilofar publication (in Persian).
- Ghani, M. (2009). Looking to Mohammad Ali Foroughi thoughts, *Bokhara Quarterly*, 74, 172-186 (in Persian).
- Golchin, M.; Tovfigh, E., & Khorsandi, Z. (2011). Discursive analysis of Iranian intellectuals about new sciences, *Iranian Social Problems*, 1(2), 75-106 (in Persian).
- Halsti, K. J. (1994). *International politics: a framework for analysis*, Translated by Bahram Mostaghimi and Massood Taromsari, Tehran: foreign affairs ministry of Iran (in Persian).

- Hedayat, M. (1984). *Memorabilia and dangers*, Tehran: Zavvar publication (in Persian).
- Hill, Ch. (2008). *The changing politics of foreign policy*, Translated by Alireza Tayyeb and Vahid bozorgi, Tehran: publication of Pajooheshkadeh Motaleaat Rahbordi (in Persian).
- Hoshang Mahdavi, A. (2005). *Foreign policy of Iran in Pahlavi period*, Tehran: Publication of Peykan (in Persian).
- Jahanbeglo, R. (2001). Rationalism and modernity in thoughts of Mohammad Ali Foroughi, *Irannaméh Quarterly*, 77, 33-40 (in Persian).
- Jakson, R., & Sorensen, G. (2007). *Introduction to international relations: theories and approaches*. New York: Oxford University Press.
- Khalili, M., & Entezari, M. (2013). Necessary foreign policy in view's Malkomkhan, *Iranian Research Letter of History Association*, 17, 63-86(in Persian).
- Khalili, M., & Hoseini, F. (2013). Restudy of letters Amirkabir based on three goals in foreign policy, *Historical Perspective and Historiography Quarterly Alzahra University*, 12, 39-75 (in Persian).
- Macci, H. (1978). *The twenty years history of Iran*, 8, Tehran: Publication of Amirkabir. (in Persian).
- MasoudAnsari, A. H. (1973). *My life: memorabilia of AbdolHossein MasoudAnsari*, 3, Tehran: Publication of Ebnesina. (in Persian).
- Modi, J. J. (1930). *Papers on Indo-Iranian and other subjects in honor of Shams Ul-ulama*, Bombay: Fort printing press.
- Pahlavi, M. R. (1961). *Mission for my country*, New York: Mc Graw-Hill.
- Pahlvan, ch. (2004). *The roots of modernity*, Tehran: Publication of Qatreh. (in Persian).
- Plano, J., & Olton, R. (1988). *The international relation dictionary*, California: Longman Western Michigan University.
- Ramazani, R. (1966). *The foreign policy of Iran: a developing nation in world affairs 1500-1941*, Charlottesville: University press of Virginia.
- Slami, R. (2015). *Iranshahry governmentality: continuity of power technologies in Iran*, Mashhad: Ferdowsi university publication. (in Persian).
- Sheikholslami, M. J. (1989). *Visage of Ahmadshah Qajar*, Tehran: Publication of Goftar. (in Persian).
- Varedi, A. (2015). *Life and time of Mohammad Ali Foroughi*, Translated by Abdolhossein Azerang, Tehran: Publication of Namak. (in Persian).
- Zandfard, F. (1998). *Iran and the League of Nations*, Tehran: publication of Shirazeh. (in Persian).
- Zooghi, I. (1988). *The history of political relations of Iran and great powers 1900-1925*, Tehran: Pazhang Publication. (in Persian).
- Zooghi, I. (1989). *Iran and Great Powers in II war: research about imperialism*, Tehran: publication of Pazhang. (in Persian).